



# تاریخچه‌ای عمومی از بی‌عدالتی و شرارت

## فہرست

۱۱	دیباچہ اول.....
۱۳	دیباچہ چاپ سال ۱۹۵۴.....
۱۷	لازاروس مورل، منجی بی رحم.....
۲۹	تام کاسترو، شیاد عجیب و باورنکردنی.....
۳۹	بیوہ چینگ، دزد دریایی.....
۴۹	ایستمن بوزینہ، کارچاق کن تہہکار.....
۵۹	بیل ہاریگن، قاتل بی غرض.....
۶۷	کراکوتسو کی نوسوکی.....
۷۵	حکیم، رنگرز نقاب دار مرو.....
۸۵	مردی در کنج صورتی خیابان قدیمی.....
۹۹	وغیرہ.....
۱۱۷	پی نوشت.....
۱۲۳	واژہ نامہ.....

## دییاجه اول

سیاه مشق‌های به نثر داستانی، که این کتاب را تشکیل می‌دهد، از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۴ نوشته شده است. فکر می‌کنم که این نثرها از خواندن و بازخواندن استیونسون و چسترتون، و از دیدن اولین فیلم‌های فون اشتربنبرگ، و شاید از زندگی‌نامه خاصی از شاعر آرژانتینی، اوارستو کاریگو، سرچشمه گرفته باشد. در این داستان‌ها، بعضی فنون یا شگردهای ادبی، زیاده‌ازحد به کار گرفته شده، مانند مدخل‌های نامتناسب، تغییرات غیرمنتظره و ناگهانی، و خلاصه کردن سراسر زندگی یک فرد در دو یا سه صحنه. (ضمناً همین مفهوم تصویری در داستان «مردی در کنج صورتی خیابان قدیمی» نیز حاکم است.) این داستان‌ها روان‌شناختی نیست و نمی‌خواهد که باشد. در ارتباط با نمونه‌هایی از سحر و جادو در انتهای این کتاب، تنها حقی که می‌توانم برای خودم قائل شوم، حقی مترجم و خواننده است.

[و نه نویسنده]. من گاهی اوقات فکرمی‌کنم که خوانندگان خوب، در واقع تصویرسازان یا شاعرانی هستند، استثنایی و شگفت‌انگیز؛ مانند خود نویسندگانِ بزرگ. هیچ‌کس انکار نمی‌کند که قطعه‌هایی که والری<sup>۱</sup>، به شخصیت آرمانی خیالی خودش، موسیو ادموند تست<sup>۲</sup> نسبت داده، مشخصاً از قطعه‌هایی که برای همسر و دوستانش سروده بود، کم‌ارزش‌ترست.

ضمن این‌که عمل خواندن در واقع متأخر است بر نوشتن – و نیز با تمایل درونی و رضایت بیش‌تر، متمدنانه‌تر و خردمندانه‌تر.

خورخه لوئیس بورخس

بوئنوس آیرس

۲۷ مه ۱۹۳۵

## دییاجه چاپ سال ۱۹۵۴

من «باروک» را سبکی تعریف می‌کنم که تعمداً همه امکانات و توانایی‌هایش را به کار می‌گیرد (یا حداقل سعی در به کارگرفتن‌شان دارد)، تا آن‌جا که تقریباً به مضحکه‌ای بدل می‌شود. اندرو لنگ در دهه ۱۸۸۰، بیهوده کوشید از کتاب اودیسه الکساندر پوپ تقلید کند. این کتاب خود یک نقیضه<sup>۱</sup> بود و بنابراین، کوشش نقیضه‌ساز را برای بزرگ‌نمایی و اغراق در نثر منسجم و موجزش، شکست داد. باروک<sup>۲</sup>، واژه‌ای بود که برای یکی از روش‌های استدلال قیاسی به کار می‌رفت و قرن هجده این کلمه را برای زیاده‌روی در حشو و زوائدِ پرطمطراقی که در معماری و نقاشی قرن هفدهم راه یافته بود، به کار گرفت. من جسارتاً می‌گویم که «باروک» آخرین مرحله کل هنر است؛ آن‌گاه که هنر، همه منابع و امکانات خود را جلوه‌گر می‌سازد و مسرفانه خرج‌شان می‌کند. باروک روشن‌فکرانه است و برنارد شاو گفته بود همه فعالیت‌های روشن‌فکرانه، ذاتاً مضحک است. این طنز در آثار بالتازار گراسیان<sup>۳</sup>،

غیرعمدی است، ولی در آثار جان دان<sup>۴</sup> عمدی و حتی لگام‌گسیخته. عنوان مبالغه‌آمیز این مجلد، ماهیتِ باروکِ آن را اعلام می‌کند. کاستن از صفحات آن، مساوی بود با از بین بردن آن‌ها؛ برای همین است که من ترجیح دادم، همین یک بار از عبارت انجیلی «آنچه نوشته‌ام، نوشته‌ام»<sup>۵</sup> (یوحنا: ۱۹:۲۲) استفاده کنم و بیست سال بعد، کتاب را درست مثل چاپ اول و همان‌طور که در ابتدا منتشر شد، تجدید چاپ کنم. داستان‌های این مجموعه، سرگرمی سبک‌سرانهٔ مردی خجالتی است که چون نمی‌توانست خود را متقاعد کند تا داستان کوتاه بنویسد، با تغییر و تحریف (بعضی وقت‌ها بدون توجیه زیبایی‌شناسانه) داستان‌های دیگران، خود را سرگرم می‌کرد. از این مشق‌های مبهم و پیچیده، او به طرف کار سخت و دشوار نوشتن یک داستان کوتاه سرراست – «مردی در کنج صورتی خیابان قدیمی» – پیش رفت که آن را به نام یکی از نیاکان پدر بزرگش، فرانسیسکو بوستوس، امضا کرد. این داستان موفقیت چشمگیر و حتی عجیب و اسرارآمیزی داشته است.

در آن متن که با لهجهٔ اشرار و گندلات‌ها و نوچه‌های کوچه‌پس کوچه‌های بوئنوس آیرس نوشته شده، خواننده متوجه می‌شود که تعدادی واژه‌های مهذب و پرورده هم گنجانده شده، مانند entrails (امعاء و احشاء)، Conversion (تغییر و تبدیل، نوکیشی) و غیره.

من این کار را کرده‌ام، زیرا حتی آدم‌های قلچماق، چاقوکش، آدم‌کش و آن کسانی که در بوئنوس آیرس به نام کمپاداریا<sup>۶</sup> یا کمپاداریتو خوانده می‌شوند هم سودای تربیت و تهذیب در سر دارند یا به این

دلیل (این دلیل با دلیل دیگر در تناقض است، هرچند ممکن است دلیل واقعی باشد) که بالآخره کمپادرها همچون آدم اند، همیشه مثل آن کمپادری صحبت نمی کنند که در عالم مُثُل افلاطونی است. استادان دانای آیین بودایی به ما می آموزند که خصلت ذاتی هستی، پوچی است. سخن آنان دربارهٔ جزء خیلی کوچکی از جهان هستی - که این کتاب باشد - کاملاً درست است! صفحات کتاب از چوبهٔ دار و مجازات شدگان و تبهکاران و دزدان دریایی انباشته شده و واژهٔ «بی‌عدالتی و شرارت» در عنوان کتاب، ترس و هیبت برمی‌انگیزد، اما زیر این همه طوفان و تندر، هیچی و پوچی است. همه‌اش فقط ظاهر است - و سطحی از تصاویر - و برای همین است که شاید خوانندگان بتوانند از آن لذت ببرند. مردی که آن را پدید آورد، موجود قابل‌ترحمِ رقت‌انگیزی بود که سرگرمی‌اش را در نوشتن این کتاب یافت؛ باید امیدوار بود که انعکاسی از سرخوشی او نیز به خوانندگان کتاب برسد. به بخشی که «و غیره» نام دارد، سه قطعهٔ جدید افزوده‌ام.

خورخه لوئیس بورخس